بررسی

ضرورت یک انقلاب زیست‌محیطی

گروه اندیشه: کارل مارکس را اغلب متفکری مخالف محیط زیست خوانده‌اند که به استثمار بشر می‌پردازد نه بهره‌کشی از زمین. ولی جان بلامی فاستر در کتاب «اکولوژی مارکس، ماتریالیسم و طبیعت» با بررسی دقیق نوشته‌های مارکس و تحقیق در بستر فکری زندگی و کار او مدعی است، مارکس دیدگاه‌های نظام‌مند و عمیق بوم‌شناختی به جهان داشت. فاستر برای این ادعای خود سراغ ریشه‌های نظریات مارکس می‌رود. او در فلسفه ماتریالیستی و غایت‌ستیز اپیکور برخی خاستگاه‌های یک منظر بوم‌شناختی را می‌یابد. سایر عناصر بوم‌شناسی مارکس از نقد او به توماس مالتوس سر بر می‌آورد. به اعتقاد مالتوس رشد جمعیت ناگزیر از تولید کشاورزی فراتر می‌رود و همین قضیه توجیه نابرابری است. از همین‌جا مارکس سراغ بررسی نظریات شیمی‌دان آلمانی، یوستوس فون لیبیش می‌رود و می‌کوشد مفهوم «شکاف سوخت‌وسازی» را در رابطه انسان با طبیعت طرح کند.

مفهوم «متابولیسم اجتماعی» از اواخر دهه ۱۸۵۰ جایگاهی مرکزی در نوشته‌های اقتصادی مارکس می‌یابد. در نقد مارکس، متابولیسم (سوخت‌وساز) اجتماعی، یعنی فرآیند کار و تولید، لزوما انرژی و منابع خود را از متابولیسم بزرگ‌تر جهانی، یعنی متابولیسم طبیعت می‌گیرند. اما فرم تضادمند تولید سرمایه‌داری مرزهای طبیعی را، به‌عنوان تنها موانعی که باید بر آن غلبه کرد، تهدید می‌کند و ناگزیر منجر به یک گسست متابولیک می‌شود؛ گسستی که به‌طور نظام‌مند بنیان‌های زیست‌محیطی هستی انسان را تضعیف می‌کند.

مارکس با چنین ایده‌هایی به بحث درباره بهره‌کشی از زمین، مسائل کشاورزی و تقسیم بین شهر و روستا پرداخت. در نهایت مارکس، تحت‌تأثیر لیبیش، نقدی بوم‌شناختی بر کشاورزی سرمایه‌دارانه و ازبین‌بردن حاصلخیزی طبیعی خاک پیش می‌کشد. هم مارکس و هم انگلس ادعا می‌کنند تنها در صورتی می‌توان مسائل بوم‌شناختی را حل کرد که انسان‌ها، با فهم قوانین طبیعت، نگاهی عقلانی به طبیعت داشته باشند و تولید را مطابق با این قوانین سامان دهند. بنابراین، مارکس به بحث‌های قرن نوزدهم درباره علم و طبیعت، از جمله نظریات داروین می‌پردازد و با این کار دگرگونی اجتماعی را در پیوند با دگرگونی رابطه انسان با طبیعت می‌بیند: بیگانگی انسان از کار خویش متناظر است با بیگانگی انسان‌ها از طبیعت؛ به عبارت دیگر، سلطه طبیعت ناشی از مالکیت نابرابر زمین متناظر است با سلطه انسان‌ها از طریق قدرت اقتصادی. فاستر این نظریات را در هر مرحله از بسط تفکر مارکس پی می‌گیرد: در نسبت با کشاورزی، داروینیسم، و نظریات سال‌های آخر عمر او، قوم‌شناسی، زمین‌شناسی و دیرینه‌شناسی. فاستر دیدگاه‌های بوم‌شناختی مارکس را حتی بعد از مرگ او دنبال می‌کند. نقدهای بوم‌شناختی مارکس و انگلس در دوره‌ای بر تفکر مارکسیستی در اتحاد شوروی تأثیر گذاشتند. نیکولای بوخارین، آگوست ببل، و سایر محققان مارکسیست پایه‌گذار این تفکر بودند و در دهه ۱۹۲۰ بوم‌شناسی شوروی پیشرفت زیادی کرد تا اینکه استالین در دهه ۱۹۳۰ آن را در هم کوفت. فاستر درصدد قراردادن مارکس در این بستر است و اثر او به طیف گسترده‌ای از جریان‌های فکری می‌پردازد، از اپیکور تا تأثیر اپیکور در قرون هفده و هجده تا دنی دیدرو و داروین، تا هگل، اقتصاد سیاسی، سوسیالیسم فرانسوی. او سراغ متفکرانی می‌رود که روی مارکس تأثیر گذاشتند و نیز متفکرانی که مارکس به آنها واکنش نشان داد،

به‌خصوص مالتوس که برای مارکس نمایانگر نفوذ الاهیات طبیعی به اقتصاد سیاسی است.

کتاب فاستر از روشن‌کردن تفکر مارکس یک گام جلوتر می‌رود و بوم‌شناسی را درون ماتریالیسم و علم قرار می‌دهد. او این برداشت ...

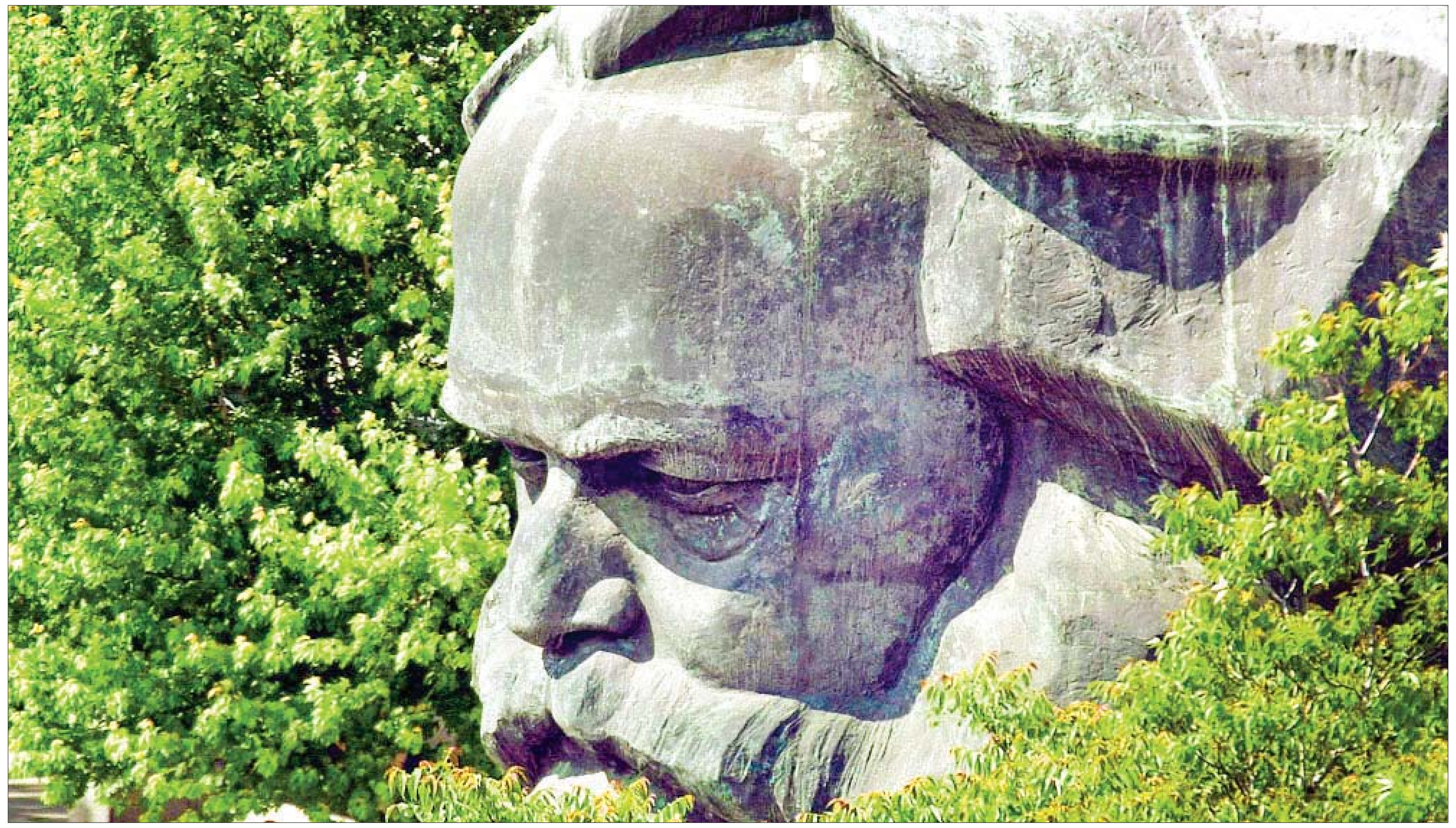

گزارشی از کتاب میشل لووی: «اکوسوسیالیسم: بدیلی رادیکال برای فاجعه سرمایه‌دارانه»

یا اکوسوسیالیسم یا بربریت

کاوه شکیب

... جنبش‌هایی را که به دنبال اصلاح‌اند به راهبرد گسترده‌تری برای تغییری تمام‌عیار و انقلابی وصل کرد: «مبارزه در راه اصلاحات اکوسوسیالیستی می‌تواند وسیله‌ای باشد برای تغییری پویا، برای گذر از مطالبات حداقلی به برنامه‌ای کلان». (p:12) لووی به این نکته اشاره دارد که «هر توفیقی، حتی محدود، اگر از طریق اقدام ...

الگویی جدید از تولید

در نظام سرمایه‌داری، شرکت‌ها و دولت‌ها تولید را بر اساس سود خود تنظیم می‌کنند، تولید بیشتر سود بیشتر. این فرآیند به دست کارگران و ماشین‌آلات و با تخریب منابع طبیعی و محیط زیست پیش می‌رود. در فرآیند تولید سرمایه‌داری شاهد ...

تصمیم می‌گیرند کارگران چه کالایی تولید و چه خدماتی ارائه کنند و تحت چه شرایطی تولید کنند. به‌گواه تاریخ معاصر، طبقه کارگر در این راه مبارزات بسیاری کرده و دستاوردهای بسیاری نیز داشته: ازجمله تغییر شرایط کار، ساعات کار، حداقل دستمزد و حتی مسائل مربوط به نابرابری نژادی و جنسیتی. با این‌حال، ...

... در حکم محدودیت‌های ذاتی و قابل‌تحمل باشند، سرمایه دیگر رو به انحطاط خواهد رفت و دیگر شکل عام ثروت نخواهد بود و شکل یک کالای معین را پیدا خواهد کرد [...] ولی سرمایه یک حرکت دائمی برای افزایش سرمایه است. مرز کمی ارزش اضافی برای سرمایه فقط مانع طبیعی است که باید از آن گذشت، نوعی ضرورت که باید بر آن غلبه کرد». (ترجمه باقر پرهام، ص ۳۰۵)». طبق تحلیل دقیق مارکس، قلمرو سرمایه‌داری پیش‌نیازهای طبیعی انسان و شالوده طبیعی تولید را به طور عام فرض می‌گیرد و به‌ناچار می‌پذیرد که نمی‌توان آن را صرفا به سرشت طبیعی نیازها و هویت انسانی محدود کرد. از این‌رو، لووی تاکید دارد نظام سرمایه‌داری چاره‌ای ندارد جز اتکا بر حفظ و گسترش نابرابری فاحش بین شمال و جنوب جهان. بنابراین طرح و برنامه اکوسوسیالیستی به بازتوزیع جهانی ثروت و توسعه مشترک منابع نیز می‌پردازد، بازتوزیع و توسعه‌ای مبتنی بر الگویی جدید از تولید. در نظر او «اکوسوسیالیست‌ها باید از گفته مارکس درباره کمون پاریس الهام بگیرند: کارگران نمی‌توانند دم‌ودستگاه دولت سرمایه‌داری را تصرف کنند و آن را در جهت منافع خویش به کار گیرند. آنها باید آن را داغان کنند و با شکلی کاملاً متفاوت، دموکراتیک و غیردولتی از قدرت سیاسی جایگزین ...

لووی اصلاحات زیست‌محیطی را کنار نمی‌گذارد ولی نشان می‌دهد این اصلاحات قادر نیستند برای بحران اکولوژیکی سرمایه‌داری راه‌حلی ارائه کنند. او تاکید دارد ضمن ادامه مبارزه برای اصلاحاتی مثل احداث و گسترش حمل‌ونقل عمومی، ممنوعیت انتشار مواد آلاینده و سمی، باید توجه داشت که حتی چنین اصلاحاتی هم برای ایجاد یک جامعه بوم‌شناختی پایدار کافی نیست

... گزافی بر محیط زیست اعمال ...

علیه وضع موجود

در کتاب این پرسش مطرح ...

1-http:///climateandcapitalism.com/2016/07/15a-radical-/alternative-to-capitalist-catastrophe
2-Lowy, Michael, Ecosocialism: A Radical Alternative to Capitalist Catastrophe, Haymarket Books, 2015

به مناسبت دویستمین سالروز تولد کارل مارکس

اکوسوسیالیسم و بازیابی میراث بوم‌شناسی مارکس

میشل لووی . ترجمه: محمدرضا جعفری

نظریه اکولوژیکی جریان اصلی تاکنون آثار مارکس را نادیده گرفته ولی در دهه‌های اخیر پژوهش‌های قابل توجهی برخی از وجوه بسیار مهم نظریات او را درباره مسائل اکولوژیکی آشکار کرده است. از پیشگامان این تحقیقات جیمز اوکانر و «نشریه سرمایه‌داری، طبیعت و سوسیالیسم» بوده‌اند و بعدها جوئل کاول ادامه‌دهنده این سنت شد. اما تحقیقی‌ترین مطالعه نظام‌مند ...

به عنوان پیامد منطق مخرب سرمایه یافت. اصطلاح شکاف سوخت‌وسازی، که ناظر است به شکست مبادله مادی مابین بشر و طبیعت، برای مثال در فصل ۴۷ جلد سوم سرمایه تحت عنوان «پیدایش رانت ارضی سرمایه‌دارانه» به این شرح ظاهر می‌شود:

«مالکیت ارضی در مقیاس بزرگ جمعیت کشاورز را به‌طور مدام به حداقل ممکن کاهش ...

سرمایه‌داری و کشاورزی صنعتی. این مسئله اغلب در کتاب «سرمایه» مطرح شده است، مثلا در بخش‌هایی از فصل مربوط به زمان کار روزانه:

«محدودیت کار کارخانه‌ای از همان ضرورتی برخاسته که شیوع استفاده از گوانو [کود پرندگان] را در زمین‌های انگلستان موجب شده بود. همان ولع غارتگرانه‌ای که از یک سو شیره ...

... است چراکه حامل دیدی دیالکتیکی به تضاد «پیشرفت» و تبعات مخرب آن برای محیط زیست طبیعی تحت قوانین سرمایه‌داری است:

«تولید سرمایه‌داری... تعامل سوخت‌وسازی انسان و زمین را مختل می‌کند، یعنی مانع از بازگشت عناصر سازنده خاک که بشر به شکل غذا و پوشاک مصرف کرده بود، به آن می‌شود؛

مارکس حفاظت از محیط طبیعی را یکی از وظایف اساسی سوسیالیسم می‌دانست. در جلد سوم «سرمایه»، او در مخالفت با منطق کشاورزی سرمایه‌داری که مبتنی بر بهره‌برداری بی‌رحمانه از خاک است، منطق سوسیالیستی سراسر متفاوتی پیش می‌نهد بر پایه «رفتاری آگاهانه و عقلانی با زمین به عنوان دارایی دائمی جمعی»، رفتاری که زمین را به صورت «شرایطی سلب‌ناشدنی از بشر برای زیست و بازتولید نسل‌های متوالی در نظر می‌گیرد»

در نتیجه، مانع از عملکرد شرایط طبیعی و همیشگی برای حاصلخیزی پایدار خاک می‌شود... هر نوع پیشرفت در کشاورزی سرمایه‌دارانه نه تنها پیشرفت در هنرِ غارت کارگر که در عین حال پیشرفت در هنر تاراج خاک است؛ و هرگونه پیشرفت در افزایش حاصلخیزی خاک در زمانی ...

محافظت از طبیعت

مارکس حفاظت ...

دیدگاه دیوید هاروی درباره بحران زیست‌محیطی در نظام سرمایه‌داری

پیوند متناقض سرمایه و طبیعت

علی اخوت

طبیعت برای سرمایه چیزی نیست جز ذخیره عظیمی از ارزش‌های بالقوه مصرفی، ارزش‌هایی که مستقیم یا غیرمستقیم در تولید به کار گرفته می‌شوند. طبیعت برای سرمایه یک «جایگاه سوخت‌رسانی عظیم» است که بر اساس آن ارزش‌های مصرفی طبیعی - چنانکه دیوید هاروی در کتاب «هفده تناقض و پایان سرمایه‌داری» نشان ...

انتقام بگیرد درواقع در گردش و انباشت سرمایه درونی و جذب‌شده است». (ص۳۲۸) سومین نکته اینکه «سرمایه مسائل زیست‌محیطی را به کسب‌وکار بزرگ تبدیل کرده است. فناوری‌های زیست‌محیطی هم‌اکنون در بازارهای سهام جهان از اقلام بسیار مرغوب به شمار می‌روند»، (ص۳۳۰) به این اعتبار که فناوری‌های جدید زیست‌محیطی ...

به‌طور کامل نادیده بگیرند و تنها به مسائلی بپردازند، آن هم به شکل کاملا متناقض، که تضادی با ماهیت سرمایه ندارند. او اعتراض به وجود یک جایگاه دفن زباله در یک‌جا و نجات گونه در حال انقراض یا یک زیستگاه باارزش در جایی دیگر را مثال می‌زند که به‌هیچ‌وجه نمی‌تواند برای بازتولید سرمایه ویرانگر و خطرناک باشد. به همین دلیل، ...

گفته‌ها

در ادامه بحث درباره دانشگاه

نشست نقد و بررسی کتاب «دانشگاه و چالش‌های جامعه ایرانی» نوشته تقی آزادارمکی در ادامه سلسله‌نشست‌های نقد و بررسی کتاب‌های پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی هفته گذشته در سالن ارشاد دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبایی با حضور نویسنده، مقصود فراستخواه و ابراهیم توفیق برگزار شد. در این نشست توفیق نقدهایی جدی به آزادارمکی و این کتاب وارد کرد. در ادامه بخش‌هایی از سخنرانی ایشان را به نقل از خبرگزاری مهر و ایبنا می‌خوانید:

آزادارمکی: دانشگاه پدیده‌ای رضاشاهی است

کتاب حاضر از دغدغه‌های پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی است. کار من در سه دهه اخیر تاریخ جامعه‌شناسی و تاریخ نهاد علم بوده و دغدغه شخصی‌ام نحوه پیدایش جامعه‌شناسی و اتفاقاتی است که در جامعه‌شناسی می‌افتد. در جریان این دغدغه توجه‌ام به دانشگاه و آموزش عالی جلب شد. علم مدرن و دانشگاه پدیده توسعه‌ای است و ما هم در ایران به دلیل سیاست‌های توسعه‌ای دانشگاه داریم. مؤسس دانشگاه در ایران رضاشاه است و نوسازی و توسعه جزو پدیده‌های معاصرند. نوسازی و توسعه خود منشأ شکل‌گیری پدیده‌های دیگری مثل دموکراسی در جامعه می‌شوند. در زمان پهلوی، نوسازی در ایران یک نوسازی سازمان‌یافته بوده تا نوسازی نهادی، به این معنا که رضاشاه بیشتر تلاش داشته سازمان تأسیس کند تا نهاد اجتماعی. به همین دلیل هم تمام تلاش نظام آموزش عالی در ایران سامان‌دادن نظام کارشناسی است. چون بیشتر دغدغه سازمان دارد تا نهاد اجتماعی. عدم همسانی دانشگاه با جامعه ایرانی هم به این دلیل است. به نظرم عمده‌ترین چالش دانشگاه در ایران چالش آن با جهان پیرامون است. امروز ...

توفیق: علیه آسیب‌شناسی در دانشگاه

فراستخواه: دانشگاه یک آنارشی منظم